منشأ اختلاف اشیاء: پژوهشی تطبیقی ـ محمد بیابانی اسکویی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال سیزدهم، شماره ۵۱ «عدل الهی»، تابستان ۱۳۹۵، ص ۵۴ ـ ۸۶

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

منشأ اختلاف اشیاء: پژوهشی تطبیقی

محمد بیابانی اسکویی*

چکیده: نگارنده در این مقاله، دیدگاه‌های میرزا مهدی اصفهانی از یک سو، محدثان مانند ملا صالح مازندرانی از یک سوی، و نیز اندیشمندانی که ذهن فلسفی دارند، مانند صدرالدین شیرازی، ملاهادی سبزواری، میرداماد، فیض کاشانی را به طور تطبیقی بررسی می‌کند. محورهای این بررسی تطبیقی، عَرَضی بودن اختلاف اشیاء، و نقش اطاعت و عصیان فاعل مختار در آن است.

کلیدواژه‌ها: اصفهانی، میرزا مهدی؛ مازندرانی، صالح؛ شیرازی، صدرالدین؛ سبزواری، هادی؛ میرداماد، محمدباقر؛ فیض کاشانی، محسن؛ اختلاف اشیاء – پژوهش تطبیقی.

*. پژوهشگر و مدرس حوزه علمیه قم.

۱. اطاعت و عصیان، منشأ اختلاف اشیاء از نظر مرحوم میرزا مهدی اصفهانی

مرحوم میرزا مهدی اصفهانی و شاگردان ایشان در زمینهٔ منشأ اختلاف اشیاء دیدگاهی خاصّ دارند که با مبانی فلسفی و عرفانی سازگار نیست.

برای روشن شدن این مطلب ابتدا نظر آن بزرگوار و برخی از شاگردان ایشان را در این زمینه می‌آوریم و سپس به آراء برخی از اندیشوران که ذهنی فلسفی داشته‌اند می‌پردازیم.

۱-۱. عرضی بودن اختلاف اشیاء

میرزای اصفهانی عقیده دارد که اختلاف اشیاء به اعراض است نه به صور نوعی جوهری. وی در این باره می‌نویسد:

انّ الله تبارك و تعالی خلق جمیع الأشیاء من الماء. و الماء البسیط – المعبّر عنه مرّة بالماء و أخری بالهواء – جمیع ألاشیاء و جوهر جمیع الجواهر. و الاختلافات لم تکن الّا بالاعراض لا بالصور الجوهریة... فبعد ما عرفت أنّ اساس علوم الشریعة علی أنّ کلّ شیء خلق من الماء و المبدّع هو الماء و کلّ شیء نسبته إلی الماء و لیس له نسبة إلی شیء و الاختلافات کلّها بالاعراض؛ فلیس الجوهر الا الماء و باختلاف الأعراض یتحقّق الاشیاء منه و تحصل الترکیبات. و هذا الجوهر بسیط غیر مرکب من الهیولی و الصورة.[۱]

خداوند متعال همه اشیاء را از آب خلق کرده است. آب که بساطت دارد– و از آن گاهی به آب و گاهی به هوا تعبیر می‌شود– همه اشیاء است و جوهر همه جوهرهاست، و اختلاف بین اشیاء به واسطه اعراض است نه صور جوهری... بعد از آن که شناختی که اساس علوم شریعت بر آن است که هر چیزی از آب خلق شده است و مبدع همه اشیاء آب است و هر چیزی به آب منسوب است، در حالی که آب به هیچ چیز منسوب نیست و اختلاف اشیاء همه به اعراض است،

۱. الطبیعیات، نسخه صدرزاده /۱۴ خطی.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

منشأ اختلاف اشیاء؛ پژوهشی تطبیقی

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

پس جوهری جز آب وجود ندارد و به اختلاف عرض‌ها از آب، اشیاء به وجود می‌آیند و مرکبات حاصل می‌شوند. و این جوهر بسیط، از هیولی و صورت ترکیب نشده است.

از این عبارت کوتاه ایشان استفاده می‌شود که همه عوالم مادی، اعم از دنیا و آخرت، بهشت و جهنم و فرشتگان و شیاطین و جنیان و انسان‌ها، روح و بدنشان همه از این آب خلق شده‌اند و تکه‌ها و اجزاء آن هستند. نیز می‌گوید که اختلاف موجودات، جوهری نیست که با رفتن صورت آنها اصل حقیقت آنها نیز از بین برود؛ بلکه حقیقت همه موجودات، یک امر بیشتر نیست و همه از آن هستند و آن از هیچ چیز نیست.

در جای دیگر مرحوم میرزای اصفهانی در باره ویژگی‌های این حقیقت واحد بسیط می‌نویسد:

فإنّ هذا الجوهر لیس إلا أنّ حیث ذاته علی وجه یکون ذالأبعاد و الأبعاد من اعراضه اللازمة؛ فهذا الجوهر الّذی حیث ذاته المقدریّة والمکمهیّه بالأبعاد، لایناقضه عروض الانفصال و الاختلاف و الأئتلاف... و التباین الضروری بین الانواع لیس من جهة جوهریّة الصور النوعیّة، بل من جهة أنّ کل نوع منها مرکب من الجواهر المتعدّدة الممتازة بالأعراض علی خلاف النوع الآخر المرکب من المرکب من الجواهر المتعدّدة الممتازة بالأعراض و المخصّص هو رأیه تعالی و أمره و به یظهر حکمته تعالی و تدبیره العمدی.[1]

این جوهر با توجه به ذاتش، به گونه‌ای است که دارای ابعاد است. و ابعاد از اعراض لازمه ذات آن است. پس این جوهر که ذاتش مقدار و اندازه‌دار بودن به واسطه ابعاد داشتن است، با عروض انفصال و اختلاف و ائتلاف منافاتی ندارد... و تباین بدیهی میان انواع، از جهت صورت‌های نوعی جوهری نیست؛ بلکه از آن

۱. معارف القرآن ۹۳۹/۳ نسخه خاتمی.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

جهت است که هر نوع از آنها، از جوهرهای متعددِ جدایی یافته به واسطه اعراض ترکیب یافته است برخلاف نوع دیگر که از جوهرهای متعدد دیگری که به اعراض امتیاز یافته‌اند ترکیب شده است و تخصیص هر ترکیبی به رأی خدای تعالی و امر او صورت گرفته است. به همین جهات، اختلاف حکمت و تدبیر عمدی خدای تعالی نیز ظاهر گردیده است.

بر اساس این بیان، خدای تعالی جوهر اصلی اشیاء را با اعراض تقسیم کرده و جواهری متعدد از آن ساخته است. و همه جواهر ساخته شده به واسطه اعراض، از آن جوهر اصلی هستند نه اینکه در عرض آن بوده باشند. بعلاوه جوهرهای متعددِ شکل گرفته از آن جوهر واحد، به خاطر ترکیبات خاصی عَرَضی که هر کدام دارند، آثار خاصّ به خود پیدا می‌کنند که جوهرهای دیگر آن را ندارند، چون هر جوهری ترکیبی غیر از ترکیب جوهر دیگر دارد. همه این تغییرات عَرَضی و ترکیبات و اختلاف و ائتلاف‌ها بر روی ماده واحدی صورت می‌گیرد که دارای ابعاد سه گانه و مقدار است و قابل انفصال و اتصال است. اتصال ذاتی آن نیست که انفصال موجب تغییر در جوهر و تعدّد جوهر باشد، بلکه اتصالی عرضی است که پذیرش انفصال را دارد.

میرزای اصفهانی عقیده دارد که بر این اساس، هیچ مانعی ندارد که خدای تعالی ترکیبات عَرَضی در بعضی از اجزای آن جوهر واحد را تغییر دهد و نوعی جدید پدید آورد و دوباره آن را به هم بزند و ترکیبی تازه بر آن ایجاد کند و نوعی غیر از آن نوع قبلی پدیدآید.

همچنین می‌نویسد:

یعرف بنور العقل ان التباین الضروری بین الأنواع المختلفة یرجع إلی اختلاف أطوار التركيبات الاختلاطيّة من الجواهر المتعددة المختلفه بالأعراض لاغیر... فیعرف بنور عقله

أنّ الله تعالى أجرى الأسباب بسنة جارية عن رأيه و أمره المخصص على طبق الحكمة، و أنّ تغير الأسباب كقلب العصا ثعباناً و النار برداً و سلاماً فرق للعادة بلا امتناع للتخلّف.[1]

انسان به نور عقل می‌شناسد که تباین ضروری بین انواع مختلف به اختلاف طورهای مختلفِ ترکیب‌های اختلاطی از جوهرهای متعدّد برمی‌گردد که به واسطه اعراض، مختلف شده‌اند نه امر دیگر... پس به نور عقلش می‌شناسد که خدای تعالی اسباب را بر اساس سنّتی از رأی و امر تخصیص دهنده او شکل گرفته که بر طبق حکمت جاری ساخته است. تغییر اسباب مانند تغییر دادن عصا به مار بزرگ و خنک و سلام نمودن آتش خرق عادت است که هیچ گونه امتناعی در تخلف آن وجود ندارد.

بدین صورت ایشان تأکید می‌کند که همه این اختلاف‌ها عَرَضی است نه جوهری، پس تغییر اشیاء به صورتی که انسان تبدیل به بوزینه شود یا سنگ تبدیل به آب شود یا عصا مار بزرگ گردد، هیچ امتناعی ندارد. این گونه تغییرات به رأی الهی باز می‌گردد که تخصیص دهنده و تعیین کننده است. خداوند متعال هر تغییری را که طبق حکمتش بخواهد، در این موجودات انجام می‌دهد و هیچ مبنایی و اساسی هم از هم فرو نمی‌ریزد.

در تقریرات دروس معارف مرحوم اصفهانی درباره جوهر اصلی اشیاء آمده است:

و هی بسیطة، لیست مرکّبة من المادّة و الصورة الجسمیّة و النوعیّة الجوهریّة؛ و هی تامّة کاملة نظیر تمامیة المهیات النوعیّة عند الفلاسفة. و اللواحق کلّها مصنفات و مشخصّات لا فصول و منوعات، فهی مبدعة مخلوقة لا من شیء. و سائر الموجودات الجسمیة مخلوقة منها... و هذا الماء البسیط هو الاصل المحفوظ فی جمیع العوالم الجسمانیّة و به جوهریّتها و ما سواه کلّها أعراض طاریة علیه.[2]

۱. معارف القرآن ۹۵۱/۳ نسخه خاتمی.
۲. تقریرات المعارف، مناصب النبی /۱۵۳ خطی.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

ماده نخستین بسیط است، یعنی مرکب از ماده و صورت جسمی و نوعی جوهری نیست. و آن تامّ و کامل است مانند تامّ بودن ماهیات نوعی نزد فلاسفه. و همه اموری که به آن لاحق می‌شوند، عامل پدید آمدن اصناف و اشخاص هستند نه عامل پدید آمدن فصل‌ها و نوع‌های جوهری. آن ماده نخستین مخلوق ابداعی است، یعنی ازچیزی آفریده نشده، همه اشیاء و موجودات جسمانی از آن خلق شده‌اند، جوهریّت آنها به آن است و غیر از آن هر چه هست، همه عَرَض‌هایی هستند که بر آن عارض شده‌اند.

۲-۱. اطاعت و عصیان عامل اختلاف اشیاء

دیدیم که به عقیدهٔ میرزای اصفهانی تمام اشیاء از یک حقیقت پدید آمده‌اند و در آن حقیقت همه اشتراک دارند و جوهر اصلی همه اشیای مادی همان حقیقت واحد و بسیط است. اختلاف‌های موجود به خاطر عرض‌هایی است که به رأی و امر الهی بر آن وارد شده که همه نیز بر اساس حکمت صورت گرفته است. پس همه اعراض، تقدیراتی هستند که خدای تعالی در ماده نخستین، به علم خویش، با رأی خود، آنها را در این ماده مقدر کرده است. امّا فارغ از این تقدیرات علمی که در حقیقت این ماده نخستین خدای تعالی به رأی خویش مقدّر کرده، خدای تعالی نقش امور دیگری را نیز در این اختلاف‌ها نادیده نگرفته و آن نظام تشریع و امتحان و تکلیف است. خدای تعالی به آن مادّه نخستین، توانایی و آگاهی و اختیار داده و آن را صاحب رأی و انتخاب کرده است تا به صورت آزادانه در امتحان الهی شرکت کند. همین امتحان منشأ تعیین اعراض بر قسمت‌های مختلف ماده نخستین گردیده است. ابتدا با امتحان اول، آن را به دو قسمت تجزیه کرده و بعد در پی آن امتحان‌های دیگری در هر دو قسمت صورت داده و در نتیجه اعراض جدید به آنها اضافه گردیده است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

در تقریرات دروس معارف مرحوم اصفهانی آمده است.

و قد وردت روایات کثیرة فی أنّ اختلاف الأعراض الواردة علی الماء البسیط کصیرورة قطعة منه عذبا فراتاً و قطعة أخری ملحاً أجاجاً، لیس الّا لأجل الاختلاف بالطاعة و العصیان فی عالم الذّر السابق.

و انّما عبّرنا باختلاف الأعراض، إذ علی صریح الروایات یکون الجوهر الجسمی باقیاً غیر متبدّل ولامتغیّر فی جوهریّته، و إنّما یتبدّل علیه الأعراض. فهذه القطرة من الماء البسیط الّتی کانت فی عالم الذّر مخاطبة بالخطابات و التکالیف هی بعینها تکون ملحاً أجاجاً و قد تطیع الله فی نشأة أخری فینقلب عَرَضها و تصیر بعینها عذباً فراتاً.

فالماء البسیط بعینه باق فی جمیع التبدلات العرفیة و هو الحافظ للهو هوّیة و الوحدة فی عوالم الذّر و عالم الدنیا و عوالم البرزخ و یوم القیامة و الجنة و النار. و إنّما یتبدّل علیه أعراضه لأجل الطاعة و العصیان أو لتغییر الله تعالی تقدیرات وجدانه و أطوار وجوده فضلاً و جوداً و منّاً منه تعالی.[1]

روایات فراوانی وارد شده در این زمینه که اختلاف عَرَض‌های وارد شده بر آب که بسیط است مثل شیرین و گوارا شدن قسمتی از آن، همه آنها به خاطر اختلاف آنها در اطاعت و عصیان در عالم ذرّ سابق بوده است.

تعبیر به عرضی بودن اختلاف، بدان جهت است که روایات به صراحت دلالت دارند که جوهر جسمانی همواره باقی است و در جوهریت آن هیچ تغییر و تبدیلی صورت نمی‌گیرد و عرض‌های آن جوهر تغییر می‌پذیرد. پس این قطره از آب که بسیط است و در عالم ذر مخاطب به خطاب‌ها و تکلیف‌ها بود، خود همان عیناً شور و تلخ می‌شود. همین مخلوق ممکن است در عالم دیگر از خدای تعالی اطاعت کند و عرض تلخی و شوری آن به شیرینی و گوارایی تبدیل شود. در تمام تغییرات عرضی، آب که جوهر بسیط است، باقی و ثابت می‌ماند و حافظ

۱. تقریرات المعارف، مناصب النبی /۱۵٤ خطی.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

وحدت و هویت در عالم‌های ذرّ و عالم دنیا و عالم‌های برزخ و روز قیامت و بهشت و جهنم، همان است. تغییر اعراض آن به جهت اطاعت و عصیان است یا به جهت تغییری که خداوند متعال در تقدیرهای وجدان آن و چگونگی‌های وجودش، به فضل وجود و احسان خویش ایجاد می‌کند.

پس اگر قسمتی از ماده نخستین که عرض‌های خاصّی خورده و موجب زشتی و پستی آن گردیده است، از خدای تعالی بپرسد که خداوندا مرا چرا به این صورت درآوردی؟ پاسخ خدای تعالی این است که: تو چرا عصیان کردی؟ مگر نمی‌دانستی که عصیان موجب سقوط و پستی است؟!

میرزای اصفهانی با توجه به این نکته معتقد است که در متون مقدس دینی و جهان‌بینی الهی، خدای تعالی در تمام شرایط و حالات برای هیچ یک از مخلوقات خویش هیچ گونه جای اعتراض و اشکال نگذاشته است، پس تغییرات در هر مرتبه‌ای و درجه‌ای براساس امتحان و تکلیف و اختیار بر روی موجودات صورت پذیرفته است. به عقیدهٔ او، خدای تعالی ماده نخستین را به امتحان‌ها و تکلیف‌های متعدّدی آزموده و در هر امتحانی تغییراتی در اجزاء و قطعات آن پدید آورده است.

میرزا مهدی اصفهانی می‌نویسد:

فحصل فی ذلك الماء البسیط تغییر أی عرض علیه بعض الأعراض، و صار قطعة منه جنّة و أخری ناراً، و ثالثة ملائکة یأکلون و یشربون و ینامون و یقومون و یقعدون و یسکنون و یطیرون بالأجنحة الجسمیّة... و رابعة جانّاً مخلوقاً من نار، و خامسةً سماءً و أرضاً محسوستین فی منظومتنا الشمسیّة و سائر منظومات مجّدتنا و سائر الحجرات. و هکذا تغییر هذا الجسم البسیط، فصار جنّة عدن و جنّة المأوی و الفردوس والعلّیّین و سدرة المنتهی وشجرة طوبی و حوض الکوثر و الحور و القصور و الأنهار و الأشجار، و الجحیم والسقر و جهنّم و مقامع من حدید و عقارب و حیّات إلی غیر ذلك من المخلوقات الجسمیّة

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

التی لا یعلم عددها إلا هو.

و هکذا غیّرالله تعالی هذا الجسم البسیط الذّی هو مادّة موادّ الممکنات تغییراً آخر و جعله معروضاً لطائفة من الأعراض، فصار ماءً عذباً أو ملحاً أجاجاً. و غیّره بتغییر آخر فصار طینا، و غیّره بتغییر آخر فصار تراباً و هکذا و هکذا... و بعدد کلّ تغییر و تجدید ترکیب عرض علیه الولایة، فقبلها من قبلها اختیاراً و أنکرها من أنکرها اختیاراً.[1]

در این آب که بسیط است، تغییری پدید آمد. یعنی بعضی از اعراض بر آن عارض شد و قطعه‌ای از آن بهشت و قطعه‌ای دیگر دوزخ شد. پارهٔ سوم، فرشتگانی شد که می‌خورند، می‌آشامند، می‌خوابند، می‌ایستند، می‌نشینند، ساکن هستند و با بال‌های جسمانی پرواز می‌کنند... قطعه چهارم جنّی مخلوق از آتش شد و پارهٔ پنجم آسمان و زمین محسوس در منظومه شمسی و دیگر منظومه‌های کهکشان ما و دیگر کهکشان‌ها شد. و همین گونه در این جسم که بسیط است تغییری پدید آمد که تبدیل شد به بهشت عدن، جنّة الماوی، فردوس، علیین، سدرة المنتهی، درخت طوبی، حوض کوثر و حور و قصور و نهرها (از یک سو)، نیز: درختان حجیم، سقر، دوزخ، تازیانه‌های آهنی، عقرب‌ها، مارها و دیگر موجودات جسمانی که شمار آنها را جز خداوند متعال نمی‌داند.

خدای تعالی تغییر دیگری در این جسم – که بسیط و ماده اصلی همه مواد الم ممکنات است – پدید آورد و آن را معروض تعدادی از اعراض کرد، که آن آب گوارا یا شور و تلخ شد. تغییری دیگر در آن پدید آورد که به صورت گِل درآمد. تغییری دیگر در آن صورت داد و آن را خاک کرد، و بر همین منوال تغییرات زیادی بر آن وارد کرد که در هر تغییری مخلوق تازه‌ای پدید آمد.... بعد از هر تغییر و ترکیب جدیدی موجودات تازه پدید آمده را به عرض ولایت آزمود، که

۱. تقریرات المعارف، مناصب النبی /۱۶۵ خطی.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

برخی به اختیار پذیرفتند و گروهی دیگر به اختیار منکر شدند.

به عقیدهٔ میرزای اصفهانی خدای تعالی نسبت به تمام موجودات، در شرایط تازه‌ای که برایشان پدید آمده امتحانی ترتیب داده است و افراد موجود در آن شرایط را از هم جدا کرده است. در نظر میرزای اصفهانی، ماده نخستین مخلوقات مادی بعد از آنکه خلق شد، خدای تعالی توحید و رسالت و ولایت را به او عرضه داشت و او را از شعور و قدرت و اختیار بهره‌مند ساخت. آیا مانعی وجود دارد که خدای تعالی پشه‌ای را از آگاهی و توانایی و اختیار بهره‌مند کند؟ آنگاه آن ماده اولی دو قسمت گردید. یک قسمت اطاعت و دیگری نافرمانی برگزید. بدین روی خدای تعالی یکی را نورانی و دیگری ظلمانی داد و ویژگی آتش را برایش گزید.

او می‌گوید:

ثمّ بعد صیرورة الماء البسیط قسمین، نوراً و ناراً، عرض الولایة علیها ثانیاً، فکلّ جزء من النور سبق سائر الأجزاء فی قبولها جعله اشرف اجزاء المادّة النوریّة العلیینیه، و کلّ جزء لحق فی القبول جعله أخسّ فجعل الشرف طینا من اعلی علیین بل فوق الأعلی، و جعل الأخس من أدنی العلیین، علی حسب الدرجات، الأشرف فالأشرف... و هکذا بعینه فعل فی أجزاء النار.[1]

سپس بعد از دو قسم شدن آب که بسیط است به نوری و ظلمانی، ولایت را برای بار دوم به آنها عرضه داشت. پس هر جزئی از ماده نوری در قبول ولایت از اجزای دیگر پیشی گرفت، بهترین جزء ماده نوری علیینی شد. و هر جزئی که تأخیر کرد نسبت به آن در رتبه پایین‌تر علیین قرار گرفته و مراتب و درجات علیین به همین صورت شکل گرفت... و نظیر همین را در قسمت ظلمانی که

۱. تقریرات المعارف، مناصب النبی /۲۰۲ خطی.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

منشأ اختلاف اشیاء: پژوهشی تطبیقی

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

ویژگی آتش را داشت انجام داد.

میرزای اصفهانی تعدد امتحان‌ها را لطفی از سوی خدای تعالی نسبت به مخلوقات دانسته و در این زمینه می‌نویسد:

و من اعظم افاضاته تعالی و اتمام حجته أنّه بعد العصیان فی المراتب السابقة، افاض القدرة والاختیار فی المراتب المتاخره علی منع تحقّق الآثار و المقتضیات عن المقتضیات.[1]

از بزرگترین الطاف الهی و اتمام حجّت او، آن است که بعد از نافرمانی خلق در مراتب پیشین، قدرت و اختیار را به آنها در مراتب و عوالم بعدی عطا فرموده است که با آن، از توانایی بر جلوگیری از آثار و پیامدهای طینت‌های پیشین بهره‌مند شده است.

به عقیدهٔ او، خدای تعالی بعد از هر امتحانی، در آن ماده نخستین تغییراتی ایجاد کرده است که در اثر آن تغییر، در آن ماده نخستین آثار و اقتضاهایی پدید آمده است. امّا به لطف خویش در امتحان‌های بعدی خدای تعالی آنها را از توانایی و دانش بهره‌مند ساخته است که می‌تواند با وجود آن، اثر و اقتضای عوالم قبل را مانع شود و به اعمال نیک بپردازد.

ایشان در جای دیگر با استناد به روایت مفضل در توحید، به برخی از آثار و پیامدهای امتحان‌های پیشین اشاره می‌کند. او می‌نویسد:

فظهر من هذه الروایات أنّ... انتهاء الاختلافات إلی الطاعة و العصیان السابق. و لهذا ورد فی توحید المفضل:

فقلت: یا مولای فقد رأیتُ من یبقی علی حالته و لاینبت الشعر فی وجهه و إن بلغ حال الکبر؟ فقال: ذلك بما قدّمت أیدیهم و أنّ الله لیس بظلام للعبید...

فقلت: فلم صار بعض الناس من یفقد شیئاً من هذه الجوارح فیناله فی ذلك مثل ما وصفته یامولای؟

۱. طبیعیات، نسخه صدرزاده /۲۹.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

قال صلوات الله علیه: ذلك للتأدیب و الموعظة لمن یحلّ ذلك به و لغیره بسببه، کما قد یؤدّب الملوك الناس للتنکیل و الموعظة، فلاینکر ذلك علیهم، بل یحمد من رأیهم و یصوّب من تدبیرهم.[1]

از روایاتی که ذکر گردید روشن شد که... اختلافات اشیاء به اطاعت و عصیان پیشین منتهی می‌شود. به همین جهت در توحید مفضل چنین وارد شده است (که مفضّل گوید): گفتم: مولای من! می‌بینم بعضی از مردان به همان حالت خویش باقی هستند و در صورت آنها مویی نمی‌روید و به این صورت هستند تا پیر می‌شوند؟

حضرت فرمود: این به جهت اموری است که به دستان خود پیش فرستاده‌اند، و خداوند به بندگانش به هیچ وجه ستمی نمی‌کند.

عرض کردم: مولای من چرا بعضی از مردم فاقد برخی از اعضا هستند و این موجب می‌شود مشکلاتی که گفتم برایشان پدید آید؟

آن حضرت فرمود: این امر برای ادب کردن و موعظه نمودن است، هم برای خود او و هم برای دیگران به واسطه او؛ همانطور که می‌بینی پادشاهان مردم را عقاب و موعظه می‌کنند و هیچ کس آنها را در این کار سرزنش نمی‌کند، بلکه نظر آنها را می‌ستاید و تدبیرشان را حق می‌داند.

با این مطالب که از تقریرات و دست نوشته‌های میرزای اصفهانی نقل شد، روشن گردید که ایشان براساس متون مقدس دینی اختلاف اشیاء را از طرفی به رأی و مشیت و تقدیر الهی پیوند زده و از ناحیه دیگر برای اتمام حجت و تبیین حکمت الهی، نظام امتحان و تکلیف و به طور کل نظام شریعت را مؤثر در پیدایش اختلاف موجودات دانسته است. شاگردان ایشان نیز در این جهت با

۱. معارف القرآن ۱۶۳۶/۴، نسخه خاتمی.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

ایشان هم رأی بوده و آنان نیز به این نکته مهم قرآنی و روایی تأکید نموده‌اند. مرحوم حاج شیخ علی نمازی شاهرودی - که یکی از شاگردان مبرّز آن بزرگوار است- در این زمینه می‌نویسد:

یظهر من اخبار الطینة و المیثاق و أخبار عرض الولایة و أخبار بدء الخلق انّه عرض الولایة علی الماء، فما قبل صار عذباً فراتاً و ما لم یقبل صار ملحاً أجاجاً. فالأصل الماء و الاختلاف بالعرض... و له تعالی فی ذلك كلّه بأن یمحوه من الاشقیا و یكتبه فی السعداء، و یكون عاقبة الّذین أساؤوا السوأی أنْ كذّبوا بآیات الله فیدخلوا فی ألاشقیا. نعوذ بالله من سوء العاقبة.[1]

از اخبار طینت و میثاق و اخبار عرض ولایت و اخبار آغاز خلقت روشن می‌شود که خدای تعالی ولایت را بر آب [ماده نخستین خلق] عرضه داشت؛ آنچه از آب پذیرفت گوارا و شیرین شد و آنچه نپذیرفت شور و تلخ گردید. پس اصل آب است و اختلاف عرضی است.

... و خدای تعالی در مورد همه اینها باز صاحب اختیار است که آنها را از اشقیا محو کند و در رستگاران ثبت کند، و عاقبت کسانی که کارهای زشت انجام می‌دهند، به آنجا ختم می‌شود که آیات الهی را تکذیب می‌کنند و در گروه اشقیا وارد می‌شوند. به خدای تعالی از بدی عاقبت پناه می‌بریم.

۲. منشأپیدایش اختلاف اشیاء از نظر فلسفه

برخی از اختلافات میان اشیاء، از نظر فیلسوفان جوهری و غیرقابل جعل و تغییر و تبدیل است و برخی هم عرضی است که امکان دارد یک جوهر در شرایط مختلف اَعراض مختلف پیدا کند. امّا با وجود این براساس مبانی فلسفی نیز امکان ندارد هر عَرَضی به هر جوهری عارض شود. همچنین ممکن نیست هر

۱. مستدرك سفینة البحار ۴۰/۵.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

گونه عَرَضی در هر گونه شرایطی به هر گونه جوهری عارض گردد. بلکه بر طبق اصول فلسفی که بر نظام عِلّی و معلولی و نیز براساس قاعده اشرف و نیز براساس علم ازلی ذات واجب الوجود مبتنی می‌شود، امکان ندارد هیچ تغییری در هیچ چیزی - اگر چه خیلی جزئی هم باشد- صورت بگیرد. حال برای بررسی و تحلیل این مطلب به سخنان برخی از بزرگان و اندیشمندان فلسفی می‌پردازیم.

۱-۲. منشأ پیدایش اختلاف اشیاء در نظر ملاصدرای شیرازی

صدرالدین شیرازی می‌نویسد:

إنّ أمره للخلایق و إرادة للموجودات لیس أمر قس و اجبار و ارادة قهر و اضطرار، بل ما أمرهم إلا ما أحبّوه ولا أراد منهم إلا ما عشقوه، بحسب ذواتهم الاصلیّة و ماهیاتهم الذاتیّة... فالحق أنّ أمره لهم مسبوق بدعائهم له و طلب الدخول إلیه. فلولا سبق السؤال الاستحقاقی لما ورد الأمر من الله بالدخول فی دار الوجود...

فان قیل: أین للمعدوم لسان یسئل بها؟

قلنا: إنّ ذلك بعد ثبوت أعیانهم و ثبوت ما هو بمنزلة لسانهم....[۱]

امر و اراده الهی بر مخلوقات و موجودات، امر الزامی و اجباری و قهری و اضطراری نیست، بلکه آنها را امر نمی‌کند مگر به آنچه دوست دارند. و از آنها نمی‌خواهد مگر آنچه به حسب ذات اصلی‌شان و ماهیات ذاتی‌شان، عاشقش هستند... حق آن است که امر خدای تعالی به خلق، مسبوق به دعای آنها و طلب دخول آنها به عالم خلق است. پس اگر سؤال استحقاقی پیشین آنها نبود از سوی خدای تعالی امری برای دخول آنها به عالم وجود صادر نمی‌شد....

اگر گفته شود که آنها پیش از آنکه به عالم وجود وارد شوند، موجود نبودند تا سؤال کنند.

۱. تفسیر القرآن الکریم ۴۵۴/۵-۴۵۲.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

می‌گوییم: این سؤال بعد از ثبوت اعیان مخلوقات است، و ثبوت چیزی است که به جای زبان برای آنهاست.

در این عبارت، ایشان می‌کوشد خلقت را به خواست و استدعای ذاتی خود مخلوق پیوند زند. خدای تعالی هیچ موجودی را به عالم وجود نمی‌آورد مگر اینکه آن موجود، از خدای تعالی – به زبان استحقاقی ذاتی خویش– آمدن به عالم خلق را طلب می‌کند. یعنی در حقیقت خود موجودات هستند که از خدای تعالی طلب آمدن به دنیا می‌کنند و خدای تعالی استدعا و خواسته آنها را برمی‌آورد و آنها را به عالم خلق وارد می‌کند.

مشکلی که ایشان در این امر می‌بیند، آن است که خلایق پیش از اینکه موجود شوند، معدوم‌اند و هیچگونه ثبوتی برای آنها و استدعای آنها وجود ندارد. با وجود این، آنها چگونه از خدای تعالی استدعای آمدن به عالم خلق و پوشیدن لباس وجود را می‌کنند؟ ایشان پاسخ می‌دهند که آنها پیشین از موجود شدن، در مرتبه‌ای ثبوت می‌یابند و بعد از پیدا کردن ثبوت در آن مرتبه است که استدعای پوشیدن لباس وجود می‌کنند و خداوند، محبوب آنها را به آنها عطا می‌فرماید.

اما ایشان روشن نمی‌کند که ثبوت هم کمالی است برای آن ماهیات؟ و اعیان آن ثبوت هم به استدعای خود آنها از سوی خدای تعالی انجام می‌شود یا در آنجا دیگر چنین حکمی پیاده نمی‌شود؟ نیز ایشان روشن نمی‌کند که این امر تنها به لباس وجود پوشیدن اعیان منحصر است یا همه عوارض و حالات آنها را نیز شامل می‌گردد؟ یعنی اینکه سفید شود یا سیاه، کوتاه باشد یا بلند، سرد باشد یا گرم، قوی باشد یا ضعیف، شیرین باشد یا تلخ و یا شور و نظایر آن از حالات فراوانی که هر موجودی می‌تواند در طول حیات خود در دنیا از آنها برخوردار گردد.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

این امر را مرحوم ملاهادی سبزواری از شاگردان معروف ایشان بیشتر باز کرده و توضیح می‌دهد. در ادامه به نقل نظر ایشان در این باره برای روشن‌تر شدن مطلب می‌پردازیم.

۲-۲. منشأ پیدایش اختلاف اشیاء در نظر ملاهادی سبزواری

ملا هادی سبزواری در آثار خویش بارها به این مطلب پرداخته و توضیحات زیادی داده است. ایشان در کتاب شرح الاسماء در شرح این جمله از دعای جوشن کبیر «یا من لا یعتدی علی اهل مملکته» می‌نویسد:

ای لا یظلم علیهم، کیف و هو اعدل العادلین، وضع کلّ شیء فی موضعه و أعطی کلّ ذی حقّ حقه، فکلّما استعدی عینه و سأل بلسان الاستعداد وصل إلیه فواحداً أعطاه المملکة و واحداً أعطاه الراحة و الصحة، و واحداً أعطاه العلم و المعرفة. و الآثار الّتی تترتّب علی الحدید لا تترتّب علی الذهب وبالعکس...

والتقویم فی الألف مطلوب و التعویج فی الدّال مرغوب.

جهان چون خطّ و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

اگر نیک و بدی بینی مزن دم

که هم ابلیس می‌باید هم آدم

فالسئوال بأنه لم أعطی الالف الاستقامة و الدّال الانحناء باطل من اصله، لأنّ الاستقامة ذاتیّة للألف و بدونها لایبقی الألف الفاً و أنت فرضتها ألفاً بدون الاستقامه...

والحاصل أنّ الذاتی غیر معلّل والجعل المرکب فی الذاتیّات باطل و فی العرضیّات و ان کان جائزاً، لکن کلّ العرضیات ذاتیّ بالنسبة إلی الهویّة و إن کان عرضیاً للماهیّة النوعیّة، فبعد تعیین الموضوع ینقطع السئوال.

والحاصل أنّ کلّ شیء یظهر فی الوجود علی طبق ما کمن فی عینه الثابت، کما هو

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

طریقة العرفاء الشامخین.[1]

یعنی بر آنها ظلم و ستم نمی‌کند. چگونه ممکن است از خدا ستم دیده شود، در حالی که او عادل‌ترین عادل‌هاست، هر چیزی را در جایگاهش قرار می‌دهد. و هر صاحب حقی را به حقش می‌رساند. هرآنچه عین ثابت هر چیزی استدعا کند و به زبان استعداد طلب کند، خدای تعالی آن را به مطلوبش می‌رساند: یکی را مملکت عطا می‌کند، دیگری را راحتی و صحت و سومی را علم و معرفت. آثاری که بر آهن بار می‌شود، بر طلا بار نمی‌شود و عکس آن هم صحیح است... استقامت و راستی در حرف الف مطلوب است، در حالی که انحنا و کجی از حرف دال شایسته است.

جهان چون خطّ و خال و چشم و ابروست
که هر چیزی به جای خویش نیکوست
اگر نیک و بدی بینی مزن دم
که هم ابلیس می‌باید هم آدم

پس این سؤال که چرا الف استقامت دارد و دال کجی، از ریشه باطل است، زیرا استقامت ذاتی الف است و بدون آن، الف، الف نیست، در صورتی که شما الف بدون استقامت فرض کردید...

حاصل آنکه ذاتی تعلیل نمی‌شود و جعل مرکب در ذاتیات باطل است، و در عَرَضیّات، اگر چه صحیح است، ولی همه عَرَضیّات نسبت به واقع و حقیقت ذاتی‌اند، اگر چه نسبت به ماهیت نوعی عَرَضی‌اند. پس بعد از تعیین موضوع سؤال قطع می‌گردد.

خلاصه سخن اینکه هر چیزی که در عالم وجود ظاهر می‌شود، بر طبق آن

۱. شرح الاسماء /۱۷۲.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

چیزی است که در باطن عین ثابت آن است. این مطلب روش عارفان ارجمند است.

ایشان در باره استدعای عین ثابت در پاورقی همین کتاب اینگونه توضیح می‌دهد:

قد تقّرر أنّ للما هیّات أکواناً سابقة فی الألواح و الاقلام العالیة، و أنّ الأعیان الثابتة کانت لازمة للاسماء و الصفات فی مرتبة الواحدیّة، و بذلك استقام العلم التفصیلی السابق له تعالی بجمیع الأشیاء. فماهیّة الانسان و عینه استدعت النطق و ماهیّة الفرس الصاهلیّة و الأربعة الزوجیّة و الثلاثة الفردیّة و قس علیه. کلّ ذلك بلسان ثبوتیّ.

فإذا قلنا: الأشیاء قبل وجودها استدعی کلّ مال ائم ذاته أردنا النشأة العملیّة. و حال العدم حال ثبوتها لابوجود أنفسها لأنّ وجودها هذا الوجود التشتّتی اللایزالی بل بوجود الله تبعا، و الجاهل یتحیّر فی أنّه لا وجود لها قبل وجودها و لایفرّق شیئیّة الماهیة عن شیئیة الوجود و أنّه لولا شیئیة الماهیّة ـ و هی ما علیه الشیء ـ لم یتمّ العلم و أنّ استدعاؤها اقتضاء ماهیّاتها ذاتیّاتها و عرضیّاتها؛ و لا یعلم أنّ موادّها الطبیعیّة أیضا لماله مادّة السنة استعداد و لها استدعاء علی انیء، فمادّة قصب السکّر استعدت الحلاوة و مادّة الحنظل استعدت المرارة و الورد استدعت النعومة و العطر و الشّوك الحدّة (آتش افروز بخاری نخرد بستان را).[1]

در جای خود ثابت شده است که برای ماهیات، تکوّنی پیشین در لوح‌ها و قلم‌های عالی هست و اعیان ثابته لازم اسما و صفات در مرتبه واحدیّت هستند. با این تکوّن خاص برای ماهیات است که علم تفصیلی و پیشین خدای تعالی به همه اشیا درست می‌شود. پس ماهیت انسان و عین ثابت آن، استدعای ناطق بودن دارد و ماهیت اسب استدعای شیهه کشیدن دارد و ماهیت چهار، زوج بودن را و ماهیت عدد سه، فرد بودن را، و همین طور است دیگر ماهیات. و همه این امور به زبان ثبوتی است.

۱. شرح الاسماء /۱۷۲.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

منشأ اختلاف اشیاء: پژوهشی تطبیقی

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

پس وقتی می‌گوییم اشیاء قبل از وجودشان چیزهایی را استدعا می‌کنند که با ذاتشان ملایمت دارد، مقصودمان وجود علمی است. و حال عدم آنها همان حال ثبوت ماهیات است، امّا نه به وجود نفس خودشان، زیرا وجود نفس خودشان وجود متفرق تدریجی پی در پی است؛ بلکه ثبوت آنها به تبع وجود خداست. نادان متحیّر و سرگردان است در اینکه ماهیات را وجودی قبل از وجودشان نیست، در حالی که او فرقی بین شیئیّت ماهیت با شیئیّت وجود نمی‌گذارد، و نمی‌داند که اگر شیئیّت ماهوی ـ یعنی شیء به آنچه شیء است ـ نباشد، علم تمام نیست. نیز نمی‌داند که استدعای ماهیات همان اقتضای آنهاست ذاتیات و عرضیاتشان را، و نیز نمی‌داند که مواد طبیعی ماهیاتش که دارای ماده‌اند، زبان استعداد خویش را دارند و آنها نیز به صورت‌هایی استدعا دارند. ماده نیشکر، استدعای شیرینی دارد و ماده هندوانه ابوجهل، تلخی و گل، مستدعی نرمی و عطر، و خار مستدعی تندی است.

از این مطالب مرحوم ملاهادی سبزواری روشن می‌شود که همه اشیاء پیش از آنکه لباس وجود عیانی خارجی را بپوشند، لباس وجود علمی ربانی را پوشیده‌اند؛ و هیچ موجودی در عالم عین وارد نمی‌شود، جز اینکه در عالم علم حقّ به همان صورت وجود دارد، البته به تبع وجود حق متعال، نه به وجود متفرق متدرّج عینی خارجی. در نتیجه در عالم عین همان می‌آید که در عالم علم حق بوده است. چیزی در عالم عین نمی‌آید که در عالم علم نبوده باشد. و چیزی در عالم علم نیست که در عالم عین نیاید، و هر دو عالم مطابق‌اند و هیچ تخلفی میان آن دو، به هیچ وجه وجود ندارد. و هرآنچه ماهیات در علم حق متعال دارند، در عالم عین نیز همان را خواهند داشت. و در این جهت تفاوتی میان ذاتیات و غیرذاتیات نیست، زیرا همه غیرذاتیات نیز در عالم عین، ذاتی همان عین

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

است و نمی‌توان وجود عینی و ماهیتی را از ذاتیات و غیرذاتیات ماهیات نوعی آن ممتاز کرد.

بنابراین نظام موجودات کاملاً بسته شده است و در آن هیچ تغییر، امکان رخ دادن ندارد و محال است ذرّه‌ای تغییر در آن پدید آید. پس اگر گفته شود تغییرات براساس تکلیف و اطاعت‌ها و عصیان‌ها شکل می‌گیرد و جایگاه تغییر و تبدیلات بسته نشده، سخنی باطل است، بلکه هیچ جایی برای تغییر از ازل وجود نداشته است. همه اشیاء از ازل در علم ازلی حق متعال جایگاه خود را یافته‌اند که امکان تخلف از آن جایگاه حتی یک ذرّه هم وجود ندارد. به عقیدهٔ سبزواری، این عین عدل است و هر گونه تغییر در آن ظلم و ستم است.

ایشان در ادامه دوباره این سؤال را طرح می‌کند که معدوم وجود ندارد تا سؤال هم داشته باشد. بعد در پاورقی توضیحی در مورد این سؤال داده می‌نویسد:

السؤال یسبق کثیراً إلی العقول الأمیّة، سببه عدم اشتغالها بالعلوم الحقیقیّة حتّی تعلم أنّ الشیئیّة قسمان: شیئیة الوجود و شیئیة الماهیّة، و أنّ المعدوم قسمان: أحدهما مرفوع الشیئین و لیس له استدعا و ثانیهما موضوع شیئیة الماهیّة و مرفوع شیئیة الوجود، و هذا ما یقال: إنّه ثابت فی العلم. و أیضاً معدوم من حیث وجوده الخاص، موجود بالوجود العلمی لله تعالی تبعاً و القلمی و اللوحی...[1]

سؤال مزبور بیشتر به خردهای بی‌سوادان خطور می‌کند. چون آنها اشتغال به علوم حقیقی ندارند، نمی‌دانند که شیئیت دو قسم است: شیئیت وجود و شیئیت ماهیت. معدوم نیز دو قسم است: یکی رفع هر دو شیئیت است که آن را استدعایی نیست؛ دیگری رفع شیئیت وجود با وضع شیئیت، و این همان است که گفته می‌شود: در علم ثابت است. و به همین گفته می‌شود: از نظر وجود

۱. شرح الاسماء /۱۷۵.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

خاص معدوم است، امّا به تبع وجود علمی حق تعالی و وجود قلم و لوح، موجود است.

ملا هادی سبزواری در رسائل خویش سؤال دیگری در این زمینه مطرح کرده و می‌نویسد:

و امّا قول السائل ـ وفقه الله تعالی ـ إنّ الاعیان الثابتة إذا لم تشمّ رائحة الوجود فکیف تکلف و تثاب و تعاقب؟

فجوابه: إن المراد بالأعیان، الماهیّات الممکنة. و لیس مرادهم أنّ الماهیّات من حیث هی معدومة مکلّفة ولا أنّ الماهیات بماهی شیئیات المفاهیم الذهنیّة مکلفة، و کلاهما واضح البطلان، بل المراد الماهیات من حیث التحقّق و الماهیات بشرط الوجود، فإن الممکن بشرط الوجود مکلّف؛ مع أن الأمر التکوینی یجوز تعلّقه بالمعدوم أی المتشیّیء بشیئیة الماهیة دون شیئیة الوجود، و باصطلاح بالثابت و إن لم یکن موجوداً. و المعتزلة یصححّون خطاب المشافهة بالماهیات المتقرّرة الغیر الموجودة بعد.

و قول العرفاء «إنّ عین کلّ ممکن یقتضی بلسان الحال نحو وجوده العینی»، غیر قول المعتزله بثبوت المعدومات؛ لأنّ المعتزلة یقولون بأن الماهیات منفکّة عن کافة الوجودات ثابتة و العرفاء لایقولون به، بل بأنّ الماهیات منفکّة عن وجوداتها المتشتتة الخاصّه بها فیما لایزال لکن منسحبة علیها الوجود الحقّ التبعیفی النشأة العلمیّة تستدعی؟ مقتضیاتها بلسان ثبوتیّ و تسمع بسمع ثبوتی کلمة "کن" و نحو ذلك. و المراد بقول المولوی «نیستها را قابلیت از کجاست»، المعدوم الّذی لایکون له وجود علمّی و لا وجود عینی.

و بقوله: «بلکه شرط قابلیت داد اوست» أنّ بروز الماهیات و المواد مشروط بوجود فعلیّة فی الموضوع، کالوجود العینی المبرز للاستعداد فی المادّة السابقة علی المستعدّ له والوجود العلمی فی الأعیان الثابتة فی علم الله السابق العنایی، و إلا فمعلوم أنّ القابلیّات ذاتیّات الذاتیات غیر مجعولة بجعل ترکیبی.[۱]

این سخن سؤال کننده ـ خدای تعالی توفیقش دهد ـ که اگر اعیان ثابته رایحه

۱. رسائل الحکیم سبزواری /۴۳۰ و ۴۳۱.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

وجود به مشامشان نرسیده، پس چگونه تکلیف می‌شوند و ثواب و عقاب برای‌شان تصویه می‌شود؟

جوابش آن است که: مقصود از اعیان، همان ماهیات امکانی‌اند و مرادشان آن نیست که ماهیات با توجّه به ذات و نفسشان معدوم و مکلف‌اند. نیز مقصودشان آن نیست که ماهیاتی که مفاهیم ذهنی‌اند، مکلف هستند. بطلان هر دو روشن و واضح است، بلکه مقصود آن است که ماهیات با توجه به تحقق‌شان و ماهیات به شرط وجودشان مکلف‌اند، زیرا ممکن به شرط وجود مکلف است. امّا با وجود این باز هم روشن است که امر تکوینی تعلقش به معدوم صحیح است، یعنی به چیزی که شیئیت ماهوی دارد و شیئیت وجود ندارد. و به اصطلاح ثابت است اگر چه وجود نداشته باشد. معتزله خطاب شفاهی به ماهیاتی را که تقرر دارد و تا به حال به عالم وجود نیامده‌اند، صحیح می‌دانند.

سخن عرفا که می‌گویند: «عین ثابت هر ممکنی به زبان حال خود مقتضی چگونگی وجود عینی‌اش است» غیر از سخن معتزله است که معدومات را ثابت می‌دانند، زیرا معتزله می‌گویند: ماهیات با وجود انفکاک از همه انواع وجودها ثابت هستند؛ ولی عارفان قائل به آن نیستند، بلکه می‌گویند ماهیات با وجود انفکاک از وجود متفرق خاصّ متجدّد دائمی که در عالم عین دارند، به وجود حق تبعی در عالم علم حق متعال دارای وجود هستند. و با آن وجود علمی، به زبان ثبوتی‌شان مستدعی اقتضاهای خویش هستند و به گوش ثبوتی خویش کلمهٔ "کن" و نظایر آن را می‌شنوند.

مقصود مولوی از اینکه می‌گوید: «نیست‌ها را قابلیت از کجاست»، این است که ظهور و بروز ماهیات و مواد، مشروط به وجود فعلیّتی در موضوع است، مانند وجود عینی که ظاهر کننده استعداد در ماده پیشین حقیقت دارای استعداد است،

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

و مانند وجود علمی در اعیان ثابته در علم عنایی پیشین الهی. در غیر این صورت روشن است که قابلیات، ذاتیِ ذاتیات است و به جعل ترکیبی جعل نمی‌شود.

پس ایشان معتقد است که حتی این سخن مولوی که در حقیقت قابلیت داشتن معدومات را نفی می‌کند، مقصودش آن نیست که اشیاء همانطور که وجود برایشان جعل می‌شود و خداوند آنها را وجود می‌دهد به جعل ترکیبی بعد از وجود، قابلیت هم برای آنها جعل می‌کند؛ بلکه همین که وجود برای اشیاء جعل می‌شود قابلیت برای آن نیز چون ذاتی آن است به جعل بسیط وجود جعل گردیده است، و جعل ترکیبی جدا از جعل وجود برای آنها نیست.

ایشان در این باره در جای دیگر می‌نویسد:

باید دانست که در علوم حقیقیه محقق است که جعل ترکیبی در ماهیت و اجزاء و لازم ماهیت باطل است. «ما جعل الله المشمش مشمشماً و لکن جعله» زیرا که سلب شیء از نفس محال است و ثبوت شیء از برای نفس ضرور است و همچنین در جزء و لازم نسبت به کل و ملزوم...

و همچنین بعد از جعل ماهیات مختلفه به جعل بسیط، اختلاف ذاتی و ضروری است. پس سؤال سائلی که بگوید: چرا گل را گل کرد و خار را خار در قوّت آن است که بگوید چرا شیء خود را دارا باشد و چرا سلب شیء از نفس جایز نباشد.

و همچنین سؤال سائلی که می‌گوید چرا یک شیء را گل کرد و یک شیء را خار؟ اگر قصد می‌کند شیء وجود ندارد علی حدّه و از معقولات ثانیه است و همچنین ماهیت مطلقه بلکه موجود ماهیت خاصه است.

و اگر قصد می‌کند ماهیّت خاصه دیگر را، پس آن را گل نکرد چه انقلاب محال است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

و اگر قصد می‌کند ماهیت خاصه خود گل را، آن هم مستلزم جعل ترکیبی است و گفتیم محال است. و بر هر دو تقدیر، محال مقدور نیست؛ چه مقدوریت مشروط به امکان است.

و اگر قصد می‌کند که ماده گل را چرا گل کرد و مادّه خار را چرا خار کرد؟ جواب این است که «العطیات بعقدر القابلیات»... و آنچه عارفی گفته است که:

داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست

و فی الدعاء: «یا مبتدئاً بالنعم استحقاقها» مراد آن است که ظهور قابلیات به وجودی است که علم اوست در مراتب باطنه یا عطیّه اوست در عالم عین، نه آنکه ثبوت امکانات برای ماهیات معلّل است؛ چه به تحقیق پیوسته که امکان غیری باطل است و امکان ذاتی است...

تا اینکه می‌گوید:

و نیز بباید دانست که نشئات و عوالم متطابقند، به حیثیتی که هر ماهیت که در عین است بعینها در علم است، و تفاوت نیست مگر به ضعف و شدّت در وجود چه وجود، مقول به تشکیک است.

پس چون اینها دانسته شد، بباید دانست که هر یک از طینت علیینی و سجیّنی را مراتب است لاتعدّ و لاتحصی، و در هر یک از مراتب، آنچه واقع است به خواست خود ایشان بوده است. ناز خفّت و مرقت خواست و ارض ثقل و یبوست خواست و اربعه زوجیت و ثلاثه فردیت خواست.... اگر همه را یک طور خلقت می‌فرمود، همین یک چیز خلقت فرموده بود و این همه انواع و اشخاص گوناگون از فیض وجود محروم بودند؛ زیرا لازم می‌آمد که یا زبان قابلیت هر کس را ندانستی یا مطلوب هر یک را نداشتی یا بخل ورزیدی و عدالت نکردی، چه آن یکی که به نظر بعضی خوب است برای همه و قابلیّت او در همه نبود،

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

اگر به همه می‌داد وضع شیء در موضع خود نبود...

اگر گویند: اشیاء پیش از خلقت نبودند تا خواستی داشته باشند؟

جواب گوییم: مراد از کینونت سابقه و درخواست نخستین، کینونت وجود عینی نبود؟ بلکه چون ممکن زوج ترکیبی است، ماهیتی دارد و وجودی، ثبوت نخستین ماهیت را است نه وجود ممکن را و نیز ثبوت نخستین ماهیت در عالم است چنانچه در مقدمات گذشت نه در عین...

و اگر گویند: چگونه شریرها شرّ خود را خواستند؟

جواب گوییم که خواست نخستین در نشأه علم موصوف به خیر و شرّ نبود، چه خیر و شرّی ملایم وجود دارد او. و شرّ ناملایم وجود آن است و این فرع وجود است و در نشأه علم به طفیل وجود حق و وجود قلم و لوح موجود بودند و وجود خاص ایشان وجودات متشتته است که در عالم مالایزال دارند و اینجا که موجود شدند ملایم وجود خیراست و منافر وجود را شرّ گویند.

مثال این مطلب: کسی قبل از فصل بهار در علمش گذشته باشد که چون بهار درآید، باغی بنا کند مشحون به اشجار گوناگون منظّمه و أوراد [یعنی گلها] و ریاحین منضّده. پس از آنکه بهار رسید و باغ را بنا کرد و اشجار و فواکه را غرس کرد و ثمر دادند، مشمش بگوید: چرا مرا زرد کردی و نیشوق بگوید: چرا مرا سرخ کردی و ترش و بی‌رایحه و به تفّاحِ شیرین، حلاوت دادی و رایحه طیّبه... و همچنین دگران عربده آغازی و زبان‌درازی پیش گیرند. هویدا است که هرزه درآیی است و پاسخ این است که ماهیات خود شما در علم سابق صانع باغ، این ذاتیّات و لوازم را استدعا نمود...

این یک نوع خواستی خود است و نوعی دیگر از خواست خود در مادیات، استعدادات خود ماده‌هاست. پس اگر عصفور بگوید چرا مرا مقدار کوچک داد و

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

حمامه را مقدار بزرگ و عقاب را مقدار بزرگ‌تر؟ و همچنین دوابّ بگویند: چرا ما را صورت منکوسه دادند و به انسان صورت احسن تقویم؟

جواب این است که خود خواسته‌اید، زیرا که مواد شما که بیوض و نطف مختلفه باشد، به استعدادات متشتته استدعاهای متفنّنه دارند و این مواد خود شمایند که هر نوعی از مرکبات مادّه‌ای دارد و صورتی، و مادّه هر شیء، بیگانه از آن نیست و لاأقلّ ضعیف از آن و طلیعه آن است.

اگر گویند: قابلیت را کِه داد؟

پاسخ آن است که قابلیّات ذاتی است، و الذاتی لایعلل. و شأن حق تعالی ابراز ماهیات و استدعای آنها و مواد و استعداد آنهاست؛ چنانچه آفتاب که طالع شود، از گل طیب و از قازور عفونت ظاهر شود، بحث بر آفتاب نیست. و مثال از وجهی مقرّب است و از وجوهی مبعّد است، چه مستشرقات نور شمس پیش از طلوع آن وجودی دارند و آفتاب وجود حقیقی – بشراشره – از حق است.[1]

از این کلام ایشان تفاوت دیدگاه مرحوم میرزای اصفهانی و مرحوم سبزواری روشن گردید. مرحوم میرزای اصفهانی ماده نخستین خلقت را آبی بسیط دانست که تمام اختلاف‌های وارد بر آن، عَرَضی و به رأی و مشیت خداست و خدای تعالی با اعطای شعور و آگاهی، قدرت و اختیار آنها را امتحان کرده و براساس قبولی و مردودی و درجات قبولی و مردودی، آنها را امتیازهایی داد و یا از آنها محروم کرد. امّا براساس نظریّه ملاهادی سبزواری این خدا نیست که اشیاء را مختلف می‌آفریند، بلکه خدا اشیاء مختلف را در عالم وجود می‌آورد و ظاهر می‌کند. ظهور و وجود دادن همه اینگونه نیست که خدا هر وقت خواست به آنها وجود داده ودر هر جایی خواست آنها را ظاهر سازد، بلکه همه آنها در علم ازلی

۱. رسائل حکیم سبزواری /۳۲۶-۳۲۲.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

کاملاً مشخص شده است و به قدر ذرّه‌ای ناچیز نمی‌توان برخلاف آن عمل کرد.

۳-۲. منشأ اختلاف اشیاء در نظر مرحوم میرداماد

ایشان نیز عیناً مانند ملاصدرا و مرحوم ملاهادی سبزواری بر این باور است که اختلاف اشیاء ذاتی آنهاست و خدای تعالی در ارتباط با آنها فاعلیت به معنای ایجاد کنندگی ندارد. او می‌نویسد:

فالصور النوعیّة فائضة عن بارئها مختلفة و انّما انتهائها و استنادها إلی عنایة الباری الوهاب. فهو سبحانه باختیاره الحقّ یهبها للموادّ المستحقّة حسبما تستوهب و تسأل بلسان الاستعداد. فالفعّال المختار لایختار إلا باستحقاق مخصّص و لایفعل إلا بحکمة من حجة.[۱]

صورت‌های نوعیّه با اختلاف‌هایی که دارند، از سوی خالق آنها به اشیاء می‌رسند و همه آنها به اشیاء می‌رسند و همه آنها به عنایت خالق بخشنده منتهی و مستند می‌شوند. پس خداوند سبحانه به اختیار حق خویش، آن صور نوعیّه را به موادی که مستحقّ آنها هستند می‌بخشد و این بخشش براساس درخواست آنها به زبان استعدادشان است. پس خدای فاعل مختار چیزی را اختیار نمی‌کند جز اینکه استحقاقی در میان باشد تا مرجّح و مخصّص اختیار او گردد، و فعلی را انجام نمی‌دهد جز اینکه حکمتی داشته باشد که از روی حجّت باشد.

کلام مرحوم میرداماد در حقیقت خلاصه سخنانی است که ما از مرحوم ملا هادی سبزواری نقل کردیم. نکته جالب توجه در کلام مرحوم میرداماد آن است که می‌فرماید: «پس خدای فاعل مختار چیزی را اختیار نمی‌کند جز اینکه استحقاقی در میان باشد تا مرجّح و مخصّص اختیار او گردد»، یعنی مواد صور نوعیه، طبق استعداد درونی که دارند و معلوم نیست، استدعا می‌کنند که آن صور نوعیّه را که مطابق استحقاقشان هست به آنها عطا کند. خدای تعالی نیز که فاعل

۱. مصنفات میرداماد ۷۳/۱.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

مختار است، آنها را به استدعای خودشان می‌رساند و آن صور نوعیّه را به آنها عطا می‌فرماید.

پرسشی که در اینجا از مثل میرداماد وجود دارد، آن است که آیا خداوند متعال که فاعل مختار است، می‌تواند آنچه را که آن مواد به زبان حالشان از خداوند متعال می‌خواهند، ترک کند و صورت نوعیّه خاص آنها را به آنها عطا نکند یا چنین اختیاری برای خدای تعالی وجود ندارد؟

جواب آنها منفی است، یا از این جهت که آن صور نوعیّه ذاتیِ آن مواد هستند و ذاتی شیء معدل به هیچ چیزی نمی‌شود و جعل ترکیبی ندارد، یا همان اموری است که ملاهادی سبزواری بیان کردند، مثل بخل داشتن خدای تعالی ـ نعوذ بالله ـ و امثال ذلک. پس اختیاری که مرحوم میرداماد و امثال ایشان در مقام ذکر می‌کنند، واژه‌ای است که از معنای واقعی خود در اینجا تهی گشته، پس جای استفاده از این واژه در اینجا بی‌معناست و باید به جای آن کلمهٔ صدور و امثال آن به کار برده می‌شد.

۴-۲. منشأ اختلاف اشیاء از نظر مرحوم فیض کاشانی

ایشان نیز همچون سایر فیلسوفان و همنوا با آنان می‌گوید:

اهل معرفت گویند: صور نوعیه اشیاء که ملکوت عالم‌اند، هر یک اسمی است از اسماء حقّ تعالی، و اسم اعظم، صورت انسان کامل است. و چنانچه هر نوعی کلّی است، در تحت او اشخاص بسیارند و افراد بی‌شمار، درحضرت هر اسمی اسامی نامتناهی که هر یک کلمه‌ای است از کلمات حق... و حق تعالی به هر اسمی تدبیر عالمی از عوالم هجده هزار گونه می‌کند و با هر کلمه تربیت محلی به جا می‌آورد و ظاهر عالم ملک را که صور افعال اوست، به باطن عالم ملکوت که اسما و کلمات اوست می‌آراید... چنانکه هر ذرّه از ذرّات عالم ملک، از عجز

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

و افتقار و غایت ذلّ و اضطرار، به زبان استعدادی که از فیض اقدس یافته، دائماً در دعاست و آن به وجهی اجابت اوست مر داعی حق را «أجیبوا داعی الله» و به وجهی سئوال او از حق «یسأله من فی السماوات و الأرض»، و هر کلمه از کلمات در حضرت اسمی از اسماء که ملکی است از ملکوت مقدس با اجابت او در کاروان صورت اجابت دعای آن مضطّر را، «أمّن یجیب المضطرّ إذا دعاه». و مطلوب او به حسب سؤال مبذول «و آتاکم من کلّ ما سألتموه»، و این است معنای «کلّ یوم هو فی شأن» یعنی در هر حادثه‌ای کاری دارد.

فیض کاشانی تحت عنوان کلمة فیها اشارة إلی معنا «کن فیکون» می‌نویسد:

اهل معرفت گویند: عالم چون طالب وجود است و قابل وجود، و نسبت وجود و عدم به او علی‌السویّه است و اگر نه واجب الوجود بودی یا ممتنع، پس موجود نمی‌شود الا از اقتدار الهی که منسوب است به ذات الهیت، المشارالیه بقوله "کن" و از قبول وجود که منسوب است بها و المشارالیه بقوله سبحانه و تعالی "فیکون" أی فلم یلبث أن یمتثل الأمر، فکان عقیب الأمر، فنسب التکوین إلیه من حیث قبوله للکون و استعداده له؛ فإن الکون کان کامناً فیه معدوم العین و لکنه مستعدّ لذلک الکون بالأمر. فلمّا أمر إلی الفعل فالمظهر لکونه الحق و الکائن ذاته قابل للکون. فلولا قبوله و استعداد للکون لماکان. فما لَوّنه إلا عینه الثابتة فی العلم باستعداده الذاتیّ الغیر المجعول و قابلیّته للکون و صلاحیّته لسماع قول "کن" و اهلیّته لقبول الامتثال فما أوجده إلا هو و لکن بالحق... أو نقول: ذات الاسم الباطن هو بعینه ذات الاسم الظاهر، و القابل بعینه هو الفاعل. فالعین الغیر المجعولة عینه تعالی و الفعل و القبول له یدان، فهو الفاعل باحدی یدیه و القابل بالأخری و الذات واحدة و الکثرة نفوس [النقوش فی نقد النصوص للجامی] فصحّ أنّه ما أوجد الشیء الا نفسه و لیس إلا ظهوره.[1]

۱. ترجمه عبارت: یعنی بدون هیچگونه مکثی امتثال امر می‌کند و به دنبال امر تکوّن می‌یابد. پس تکوّن دادن به او نسبت داده می‌شود به جهت قبول تکوّن و استعدادش نسبت به آن زیرا تکوّن یافتن در باطن آن نهفته بود و در عالم عین معدوم بود ولی استعداد همین تکوّن یافتن به امر را داشت پس آنگاه که امر به فعل آمد ظاهر کننده تکوّن یافتن حق و تکوّن پیدا کننده

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

سئوال: اگر گویند که اشیاء پیش از وجود معدوم‌اند، پس چگونه متّصف شوند به امتثال و قبول امر و انقیاد. و این معانی حاصل نمی‌شود مگر از آنچه او را وجود باشد؟ و نیز چگونه ممکن بود تکوّن چیزی که وجودش مستفاد از غیر است به نفس خود؟!

جواب: گوییم که اشیاء موجودند به وجود علمی الهی أزلاً و ابداً، اگر چه با وجود خارجی معدومند. و این صفاتی که مذکور شد، تنها از لوازم وجود خارجی نیست، بلکه از لوازم وجود است مطلقاً. پس اشیاء در حالت اتصّاف به وجود علمی نیز بدین اوصاف موصوف‌اند. غایة ما فی الباب ظهور این صفات به حسب عوالم مختلف باشد، چون تفاوت لطافت و کثافت در اعیان به حسب عالم ارواح و اجسام است. و سرّ نسبت تکوّن به اعیان و کشف حقیقت عین حق‌اند، ایشان را ظهور و اظهار لنفسه در جمیع مراتب وجود هست به واسطه اتصاف به صفات الهی، اگر چه از آن روی که متعیّن‌اند به تعیّنات خاصّه، مستمرّند از ذاتی که منزه است از تعیّن، و اشیاء را عجز و ضعف و فقر و مسکنت به اعتبار ثانی است. پس اگر نسبت فعل به عین عبد کنیم وجهی دارد و اگر به ربّ کنیم همه صحیح است.

در چشمت و صورت از چه بسیار آمد
چون در نگری یکی به تکرار آمد
گر قدرت و فعل هست ما را، نه ز ماست

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

ذات اوست که قبول تکوّن یافتن کرده است. پس اگر قبول و استعداد او بر تکوّن یافتن نبود تکوّن نمی‌یافت. پس آن را عین ثابتش با استعداد ذاتی غیرمجعول و قابلیت داشتن بر تکوّن یافتن و صلاحیت بر شنیدن سخن "کن" و اهلیت داشتن بر قبول امتثال أمر، تکوّن داده است. بنابراین او را جز خود او ایجاد نکرده است ولی به حق... یا می‌گوئیم: ذات اسم باطن عیناً همان ذات اسم ظاهر است و ذات قابلعیناً همان ذات فاعل پس عین غیرمجعول عین خدای تعالی است و فعل و قبول دو دست او هستند پس او در حقیقت به یك دست می‌دهد و با دست دیگر می‌گیرد. ذات یکی است و کثرت نفوس [نقوش] هستند. پس در حقیقت صحیح است گفته شود: شیء را جز خودش ایجاد نمی‌کند و آن شیء جز ظهور او نیست.

زان است که او به ما پدیدار آمد

مرحوم فیض در این عبارات در حقیقت سخن عرفان را به دقت بیان کرده و روشن کرده است که در عالم وجود، جز وجود حضرت حق و لوازم آن هیچ حقیقتی نیست؛ اسما و صفات حضرت حق هم مرتبه‌ای از مراتب وجود حق‌اند و تکوّن یافتن اشیاء و تکوّن دادن که دیده می‌شود، می‌توان هر دو را از جهتی به خدا نسبت داد و از جهتی به اعیان و اشیاء؛ چون خداست که در حقیقت به یک دست خویش می‌دهد و به دست دیگر می‌گیرد.

به نظر می‌رسد که سخن دیگر فلاسفه هم در تجزیه و تحلیل نهایی و ذاتی و غیرمجعول دانستن اعیان ثابته و لوازم آنها، همین باشد که مرحوم فیض تصریح کرده است. امّا تنافی آن با مطالبی که از آیات قرآنی و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام نقل کردیم و با عباراتی که در تبیین و توضیح احادیث، از کلمات مرحوم میرزا مهدی اصفهانی ذکر گردید، روشن است و به هیچ وجه قابل جمع نمی‌باشد. این نهایت سخن فیلسوفان و عارفان است که انسان در عالم وجود، اگر کثرت می‌بیند اعتباری است، و آنچه حق است واحد و یکی است و غیر او در حقیقت هیچ حقیقتی برایشان نیست و همه به حق هستند، بلکه حق هستند.

۳. منشأ اختلاف اشیاء در نظر ملاصالح مازندرانی

مرحوم ملا صالح مازندرانی با نگاهی جامع و کامل به این بحث، نکاتی را بیان می‌کند که روشنگر است. ایشان می‌نویسد:

وها هنا سؤال مشهور و هو انّه لِمَ لَمْ یخلقهم سواء؟ و ما الباعث علی هذا التفاوت و ما المصلحة فیه؟

فأجاب عند الاشاعرة بأنّه فاعل مختار، یفعل فی ملکه ما یشاء و یحکم مایرید، لایسأل عما یفعل و هم یسألون.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

و أجاب بعض الحكماء بأنّ هذا التفاوت للتفاوت فی القابلیّة، و القابلیّة شرط فی الإفاضة. و هذا إلی الایجاب أقرب و من ظاهر الشریعة أبعد.

و أجاب بعض آخر منهم بأنّه لمصلحة نظام الکل الّذی لا نظام أکمل منه؛ لأنّه لو خلق کلّ فرد علی الوجه الأکمل بالنسبة إلیه وحده، لفات نظام الکل من حیث هو کلّ، بل فات نظام کلّ فرد أیضاً. مثلاً لو جعل کلّ فرد فاضلاً عالماً لما انتظم المصاح الجزئیة الّتی لابّه فی مزادلتها فسّسة.

و الحق أنّ لهذا التفاوت بواعث و مصالح حمّة، و العقول الناقصه قاصرة من معرفة تفاصیلها.[1]

اینجا سؤالی مشهور وجود دارد و آن اینکه چرا خداوند، همه مخلوقات را یکسان خلق نکرده است؟ و هدف و مصلحت این تفاوت چیست؟

اشاعره به این پرسش چنین پاسخ داده‌اند که خداوند فاعل مختار است و در ملک خویش هر آنچه بخواهد، می‌کند و آنچه اراده کند، حکم می‌فرماید؛ دربارهٔ کارهایش نمی‌توان از او پرسید، بلکه این بندگان‌اند که در مورد کارهای خویش مورد سؤال قرار می‌گیرند.

برخی از حکما جواب داده‌اند که تفاوت اشیاء به تفاوت در قابلیت آنها بر می‌گردد و قابلیت، شرط افاضه است.

این نظریه به ایجاب در فعل [یعنی جبر] نزدیکتر است و از ظاهر شریعت دورتر است.

بعضی دیگر از حکما پاسخ داده‌اند که این اختلاف به صلاح نظام همه موجودات است که نظامی کامل‌تر از آن وجود ندارد. زیرا اگر هر فرد به تنهایی و با توجه به خودش کامل‌تر خلق شود، نظام کلّی عالم از بین می‌رود، بلکه با نابودی نظام کلّی نظام هر یک از افراد هم از بین می‌رود، مثلاً اگر همه افراد

۱. شرح اصول کافی ۴۶/۱.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]

جامعه عالم و فاضل باشند، مصالح جزئی که یادگیری و عمل به آنها فرومایگی می‌آورد، شکل نمی‌گیرد.

حق آن است که تفاوت بین موجودات، اهداف و مصالح فراوان دارد و عقل‌های ناقص، از شناخت تفصیلی آنها کوتاه است.

سخن مرحوم ملا صالح مازندرانی خوب است. امّا همانطور که در این نوشته روشن شد، خداوند متعال در تمام مراحل خلق، موجودات را مکلّف ساخته و آنها را آزموده و براساس امتحان و تکلیف آنها را به صورت‌های مختلف طبق مشیّت خویش آفرید. خلق همواره در تکلیف و امتحان است و آنها توانایی تغییر در جایگاه و شرایط را دارند و با اطاعت و انقیاد و تقوا می‌توانند شرایط را تغییر دهند.

منابع

۱. اصفهانی، میرزا مهدی، *الطبیعیات*، نسخه صدرزاده، خطی.

۲. _____، *تقریرات المعارف*، مناصب النبی، خطی مقرّر حاج شیخ محمود حلبی.

۳. _____، *معارف القرآن*، تایپی به تحقیق مهدی خاتمی.

۴. داماد، میر محمد باقر، *مصنفات میرداماد*، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، نوبت اول، ۱۳۸۱.

۵. سبزواری، ملا هادی، *شرح الاسماء*، تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران، دانشگاه تهران.

۶. _____، *رسائل حکیم سبزواری*، تعلیق و تصحیح و مقدمه: سید جلال الدین آشتیانی قم، انتشارات اسوه. چاپ سوم، پاییز ۱۳۸۸.

۷. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، *تفسیر قرآن کریم*، تصحیح محمد.

۸. خواجویی، انتشارات بیدار، قم - ۱۳۶۴ هـ.ش.

۹. مازندرانی، ملاصالح، بی‌تا، *شرح اصول کافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبة الاسلامیة.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.5.4]